

غزل شماره ۵۴

- | | | |
|---|------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ | ز کزیه مردم چشم نشسته در خون است | ببین که در طلبت حال مردمان چون است |
| ۲ | به یاد لعل تو و چشم مست می‌کونت | ز جام غم می لعلی که می خورم خون است |
| ۳ | ز مشرق سر کو آفتاب طلعت تو | اگر طلوع کند طالعسم همایون است |
| ۴ | حکایت لب شیرین کلام فرهاد است | سکنج طره لیلی مقام مجنون است |
| ۵ | دلم بجو که قدت، همچو سرود بجوی است | سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است |
| ۶ | ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی | که رنج خاطر من از جور دور گردون است |
| ۷ | از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز | کنار دامن من، همچو رود جیحون است |
| ۸ | چگونه شاد شود اندرون عمکیستم | به اختیار که از اختیار بیرون است |
| ۹ | ز بخودی طلب یار می کند حافظ | چو مفلسی که طلبکار کنج قارون است |



ترج غزل

معانی لغات غزل

- مردم چشم: مردمک دیده.
- مردمان: مردمکهای دیده، مردمان و اشخاص.
- لعل تو: لعل لب تو.
- چشم مست می گونت: چشم مخمور از شراب سرخ شده‌ات.
- می لعل: شراب قرمز.
- سرکو: سرکوی، سرکوچه.
- طالع همایون: طالع مسعود، بخت بلند، اقبال خجسته.
- حکایت لب شیرین کلام فرهاد است: سخنهای (فرهاد) همه درباره لب شیرین (شیرین) است.
- شکنج: چین و شکن، پیچ و خم.
- طره: پیش زلفی، زلف.
- مقام: جا، مکان.
- دلیم بجو: از حال دلم بپرس.
- دلجوی: دلریا، مطلوب دل، پسند دل.
- کلام لطیف و موزون: سخن نغز و شاعرانه.
- دور باده: گردش جام باده.
- رود عزیز: فرزند عزیز، پسر دل‌بند.
- جیحون: رود جیحون، آمو دریا در آسیای مرکزی.
- بی خودی: بی حواسی، حواس پرتی، شوریدگی، آشفته حالی.
- مفلس: پاک باخته ورشکسته، تهی دست.

بیت اول

مردمک چشم من از گریه پیایی در خون نشسته است. بیا و ببین که مردمان (مردمکهای) خواستار دیدار تو چه حالی دارند؟

بیت دوم

می سرخرنگی که به یاد لب میگون و چشم مست تو می نوشم حالت خون را دارد.

بیت سوم

این از بخت بلند من است، هرگاه از خانه به درآیی و آفتاب جمالت از مشرق کوی و برزن بر من بتابد.

بیت چهارم

سخنان (فرهاد) همه درباره لب شیرین (شیرین) و جا و مکان دل (مجنون) در چین و شکن زلف (لیلی) است.

بیت پنجم

ای آنکه بالای سرو ماندت دلربا و کلامت نرم و آهنگین است از من دلجویی کن و با سخنانت حال مرا بپرس.

بیت ششم

ای ساقی با گردش جام خود به جان من آرامش بخش که از گردش گردون بسی رنجیده خاطر.

بیت هفتم

از آن زمان که فرزند عزیزم از پیش چشمم دور شد، کنار و دامن من از گریه مداوم به مانند آمو دریا شده است.

بیت هشتم

چگونه دل غمگین و خاطر آزرده ام را شاد نگهدارم که اختیار آن از دستم به دررفته است.

حافظ از شوریدگی و آشفته حالی دیدار یار آرزو می کند و این بدان ماند که تهی دستی از قارون درخواست گنج او را داشته باشد.

شرح ابیات غزل

وزن غزل: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعل لان
بحر غزل: مجتث مثنی مخبون اصلم مسیغ

سعدی: زمن میپرس که از دست اودلت چون است
از او میپرس که انگشت هاش در خون است
سلمان ساوجی: فراق روی تو از شرح و بسط بیرون است
زما میپرس که حال درون ما چون است
کمال خجند: مرا که ساغر چشم از غم تو پر خون است
چه جای ساقی و جام شراب گلگون است
این غزل بدون ایهام و به صورت یک وجهی در فراق و دوری فرزند سروده شده است. آنچنان که از اشعار حافظ و متون تاریخی مستفاد می شود حافظ دارای دو فرزند ذکور بوده که یکی پیش از رسیدن به سن ۷ سالگی و گذاشتن به مکتب درگذشته و پدر در سوک او قطعه‌ی سروده است. همچنین در تاریخ فرشته آمده است که: «حافظ صاحب فرزند ذکور دیگری به نام نعمان بوده است که ضمن تجارت در هندوستان بدرود حیات گفته و در برهان پور مدفون گردیده است.» و احتمال قوی بر این است که پس از رفتن فرزندش نعمان به مسافرت، پدر از شدت اندوه و فراق این غزل را سروده باشد.
در این غزل، نکات زیر توجه ما را به خود جلب می کند:

۱- از مطلع غزل می توان دریافت که از لحاظ سلاست و روانی و صنایع بدیعی از مطلع غزلهای سعدی و سلمان و کمال خجند به مراتب برتری دارد و نگاهی به سایر ابیات این نکته را مدلل می دارد که اگر حافظ می خواست غزلهای صرفاً عاشقانه و رویدادی و بدون ایهام و ذکر و اشاره به کیفیت اتفاقات زمانه و آنچه بر او گذشته بسازد غزلهایش شیرین تر از غزلیات سعدی از آب در می آمد.

۲- آنانکه دستی در سرودن شعر دارند می دانند که معنای کلمه قافیه علی الخصوص اگر آن کلمه مانند (مجنون) اسم خاص باشد دایره خلق مضمون را محدود و منحصر به روابط عاطفی مجنون و لیلی می سازد که مضامین، همه از پیش سروده شده و کار شاعر را در خلق مضمون بدیع مشکل می سازد. حافظ در بیت چهارم در مصراع اول ذکری از شیرین و فرهاد و در مصراع دوم از لیلی و مجنون یاد نموده و در واقع فرجه کلام را با انتخاب دو مضمون، برخورد تنگ تر می نماید و مشاهده می کنیم، مضامین انتخابی برای این دو زوج دل داده

مشهور را به نحوی انتخاب می کند که شاهد مثال حال فگار خودش بوده و کلمه شیرین را در مصراع اول چنان با سلیقه می نشاند که نه تنها نام شیرین بلکه شیرین زبانی شیرین را که از ویژگیهای او بوده به صورت ضمنی بازگو می کند.

دربارۀ شیرین زبانی شیرین نظامی می فرماید:

شنیدم نام او شیرین از آن بود که در گفتن بسی شیرین زبان بود

۳ - مضمون بیت پنجم دلیلی است بر اینکه این غزل تمنای دلجویی و سخن گفتن نمی کند. شاعر در جای دیگر سوک درگذشت قره العین خود چنین می سراید:

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

و هرگاه در این غزل هم قصدش سرودن سوکنامه درگذشت فرزندش بود با کلمه یی و شاره یی به مرگ فرزند خود جنبه صراحت می بخشید و چنین کاری را نکرده و برعکس به شهادت همه نسخ خطی مصراع اول بیت هفتم را چنین سروده است. از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز و نفرموده است که: زدستم برفت رود عزیز و اینکه کلمه از چشمم برفت را به کار گرفته قطعاً منظورش این بوده که فرزند او غایب شده و به مسافرت رفته است و امید بازگشت او را دارد زیرا در بیت سوم همین غزل می گوید:

زمشرق سر کو آفتاب طلعت تو اگر طلوع کند طالعم همایون است

و کسی چنین مطلب و مضمونی را برای مرده نمی سراید.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان